

## با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

نهم دیماه پنجاه

استاد مسعود ریاضی

### دانش، نظم، خودآگاهی

حقیقت وجود جهان و دینامیسم آفرینش، دانش است همانطور که درباره لفظ جهان به معنی جهنده و متحرک و متحول سخن گفتیم در اینجا درباره لفظ عالم می گوئیم که این واژه از کلمه علم مشتق شده است یکی از عجیب ترین اسرار آفرینش رابطه بین اسم و پدیده ها است. در اسلام روایتی یا عبارتی هست که می فرماید اسمها از آسمان نازل می شود و کلمه جهان برای این گیتی اسمی با مسمی است و درست معنی را می رساند عجیب اینجاست که اسم جنبه قراردادی و منطقیه ای دارد، اما با حقیقت تطبیق می کند. واژه عالم یعنی مجموعه علوم و دانشها، متکلمین عرفا یعنی آنها که برای عرفان و معارف الهی قواعدی بیان کرده اند برای عالم دو معنی بیان کرده اند:

اول: آنکه عالم آن چیزی است که خداوند به او علم دارد یعنی مجموعه علوم خداوند.

دوم: عالم آن چیزی است که بشر یا موجودات ذی شعور به آن علم و آگاهی پیدا می کنند.

هر دو معنی درست است و باید با هم باشد مانند، پشت و روی یک سکه، در زبان فارسی و عربی و فلسفه و حکمت شرقی عالم به همین معنا آمده یعنی چیزی که موضوع علم می باشد و مورد توجه شخص یا وجودی عالم و دانا قرار می گیرد به همین دلیل کلمه عالم در بسیاری از محلهها بکار برده شده مانند :

عالم دنیا، عالم آخرت، عالم ظاهر، عالم باطن، عالم غیب، عالم شهود، عالم انفس، عالم آفاق، عالم اثیر(اتر، انرژی)، عالم اجسام مجرده، عالم حس، عالم عقل، عالم خلق، عالم امر، عالم روح، عالم جسم، عالم ربوبی، عالم صغیر(وجود انسان)، عالم کبیر(طبیعت)، عالم صور، عالم طبیعی، عالم الهی، عالم عقول مقدسه، عالم قدسی، عالم مفارقات، عالم مقدار، عالم ناسوت، عالم ملکوت، عالم جبروت، عالم لاهوت، عالم نفس، عالم وجود، و عالم عدم.

در مکالمات و محاورات عامیانه باز هم از لفظ عالم استفاده هایی می شود مانند: عالم دوستی، عالم عشق، عالم رفاقت، عالم پدر و فرزندی، عالم صداقت، عالم سیاست و غیره.

در حکمت نوین جمله لایتناهی برای نام طبیعت یا هستی انتخاب شده است. گفتیم که عالم یعنی مجموعه دانش الهی، پس کلمه عالم به عنوان نام طبیعت یا یکی از اسمهای خدا برای معرفی دانش طبیعت و علم خداوند انتخاب شده است، اما کلمه جهان برای معرفی و تحول طبیعت است که جهندگی و حرکت سریع و پی در پی هستی را معرفی می کند.

ذات طبیعت علم است، حرکت است، انرژی است، عشق است و حقیقت است و در این مقاله علم را در طبیعت بررسی می کنیم و می خواهیم ثابت کنیم که طبیعت مجموعه ای است بینهایت از علم، به همین دلیل آن را عالم نامیده ایم یعنی مجموعه علم خداوندی. هر پدیده ای را اعم از مادی یا معنوی تجزیه فیزیکی بکنید حاصل کار و تجربه شما علم خواهد بود پس ماده مساوی است با علم و معنویت نیز مساوی است با علم، خلاصه هر چه وجود دارد علم است.

اگر ما یک گیلاس آب را مثلاً هزار بار عمقاً تجزیه کنیم به این طریق که آب را تجزیه کنیم تا اکسیژن و هیدروژن حاصل شود، اکسیژن را تجزیه کنیم تا ذرات نوری بدست آید و همینطور تجزیه را تا هزار بار ادامه بدهیم، آنچه بدست می آید مقداری قواعد علمی است بعلاوه مقداری انرژی که اگر همینطور انرژی را بتوانیم تجزیه کنیم، بجائی می رسیم که فقط قواعد و فرمولهای علمی باقی می ماند و مقدار انرژی به صفر می رسد. اینکه گفتیم هزار بار تجزیه را ادامه می دهیم برای آنکه ببینیم واقعا انرژی کم کم نابود می شود و قوانین علمی بدست می آید. اما اگر بخواهیم به آنجا برسیم که مطلقاً انرژی باقی نماند بیش از هزار بار باید عمل تجزیه را تکرار کنیم و چون علم یقیناً وحدت است، یک وجود یا یک موجود بیشتر در این تجزیه فیزیکی باقی نمی ماند و آن علم است شاید

این سخن به نظر شما عجیب جلوه کند زیرا با این طرز تفکر تا به حال دربارهٔ ماده و انرژی و علم سخن نگفته اند. چندین سال پیش استاد و رهنمون حضرت حشمت السطان فرمودند علم دینامیسم آفرینش است و این بنده در جزوه اسراری از آفرینش که در سال چهل و هفت شمسی تنظیم شده در بخش ششم، زیر عنوان دانش در ابعاد عمقی عالم گفته ام:

هر یک از ابعاد را باشد قوانین علوم	دانش اندر بطن دانش عالمی آراستی
چونکه هر بعدی تو بشناسی به قدرت پی بری	قدرت هر بعد با دانش ز حق القاستی
هیچ شیئی در جهان دور از قوانین علوم	کی کس دیده چو دانش در دل اشیاستی
سر خلقت دانش و عالم ز دانش برقرار	بلکه دانش عین عالم، این بود از راستی
عالم از علم است مشتق علم ذات عالم است	جلوه الله علم و ذات حق داناستی
حکمت مشاء در تعریف عالم سابقاً	یک عبارت در کتب دارد که بس شیواستی
گفت (العالم هو ما يعلم به الله) است	یعنی عالم جمع علم خالق داناستی
در بیان حکمت نو شرح این گفته بخوان	اعتقاد حکمت نو علمی و والاستی
چون صفات حق بود ذاتی همه بی شک و ریب	علم حق هم عین ذات ذات بی همتاستی
غیر ذات حق دگر چیزی نباشد در وجود	گر صفات آید نظر با ذات او یکتاستی
دانش حق عین ذات مطلق حق و دود	اصل عالم دانش است و موجد اشیاستی
ذات حق را کی بود حدی و بعد و انتها	علم و عالم همچنین بی حد و بی مبداستی
عالم و معلوم و علم و عالم عین ذات حق	کثرت و تثلیث نبود، وحدتش پایاستی
چار بعد عمقی عالم به یک تعبیر نو	عالم و معلوم و علم و عالم اشیاستی
شرح این اسرار بر خوان از کتاب دینامیسم	کاین اشارت کافی از بهر دل بیناستی
گفته شد ابعاد عالم یا که انسان واحد است	وحدت ذات و صفات حق بر این منباستی

بعد از انتشار کتاب اسراری از آفرینش ضمیمه سالنامه نوردانش سال چهل و هشت شمسی در یکی از کنفرانسهای وحدتی بحث تجزیه فیزیکی مواد به قاعده ای که گفته شد پیش آمد و صرفاً جنبه الهام و ابتکاری داشت که اگر آب را به قاعده عملی تجزیه کنیم آنچه بدست می آید دو گاز اکسیژن و هیدروژن است و یک قاعده علمی که نسبت ترکیبی این گاز را معین می کند بعد از این تجزیه ما دیگر آب نخواهیم داشت مقداری گاز و یک فرمول علمی محصول تجزیه ما است اگر هر یک از این گازها را نیز تجزیه کنیم قواعد علمی بدست می آید و مقداری انرژی، همینطور اگر تجزیه ادامه پیدا کند کم کم به حجم قواعد علمی حاصله اضافه می شود و از حجم انرژی کم می گردد، تا انرژی به صفر می رسد و دیگر ماده و انرژی نخواهیم داشت و فقط محصول تجزیه ما به مقدار زیادی شاید بینهایت قواعد علمی خواهد بود.

پس یک فرمول فیزیکی یا شیمیایی بدست می آید. به این شرح: علم  $\rightarrow$  انرژی  $\rightarrow$  ماده، در تجزیه علمی ماده تبدیل به انرژی می شود و انرژی تبدیل به علم، پس می بینیم کسی که روز اول، آفرینش را به عنوان عالم نامیده به صاعقه الهام غیبی این اسم را انتخاب نموده است. به راستی هستی یا ذات خداوند مجموعه دانش بینهایت است. در نهج البلاغه کتابی که منسوب است به امیرالمومنین علی (ع) آمده است که هر یک از صفات الهی عین ذات خداست که اگر ذات و صفت را دو موضوع جدای از هم بدانیم توحید را درک نکرده ایم. علم یکی از صفات خداست که عین ذات اوست.

چون صفات حق بود ذاتی همه بی شک و ریب	علم حق هم عین ذات ذات بی همتاستی
غیر ذات حق دگر چیزی نباشد در وجود	گر صفات آید نظر با ذات او یکتاستی

#### علم بینهایت است

علم وجودی است بینهایت، نه حجم دارد و نه مقدار، نه ابتدا و نه انتها، آیا همهٔ دانش الهی از اول بی اول خلقت تا کنون جلوه کرده است؟ و دیگر خداوند علمی ندارد که آن را ظاهر کند؟ جواب این است، اگر بگوییم همه علم خدا بروز و ظهور کرده علم خداوند

محدود خواهد بود، زیرا دیگر پایان پذیرفته و اگر بگوییم علم خداوند هنوز در ذات او باقی است و تجلی نکرده مگر اندکی، این طبیعت که تجلیات علمی خداست محدود خواهد بود پس این مشکل را چگونه حل کنیم؟

هرگاه مقداری محدود از علم خداوند تجلی کند و به این جهان ظاهر تبدیل شود و رابطه جهان با ذات خداوند قطع و منفصل شود آنگاه می توانیم بگوییم جهان محدود است پس جهان بینهایت است به این دلیل که از ذات خدا و از عالم منفک و مجزا نیست. دریایی را در نظر بگیرید، مقداری بخار آب به صورت ابر از دریا حرکت می کند و در آسمان روی دریا مجتمع می شود چون رابطه ابر و بخار آب با دریا برقرار است پس نمی توانیم برای آن ابرها حدودی قائل باشیم.

دانش ذاتی خداوند مرتباً در حال ظهور و تجلی است و مخلوقات و موجودات جدیدی از آن دانش عظیم الهی تجلی می کند و این حرکت و تحول یعنی تبدیل علم به انرژی و تبدیل انرژی به ماده و همچنین حرکت عکس آن یعنی تبدیل ماده به انرژی و علم تا ابدیت که پایان ندارد، ادامه خواهد داشت و به قول قرآن خداوند "فالق الاصباح" است یعنی همواره از دل تاریکیها و غیبهها و ناپیدائیهها سپیده دمی طالع می شود و از هر دانه ای، حبه ها و دانه ها تولید می گردد و از هر علمی علوم جدیدی زائیده می شود و این حالت فلکی یا فالکی در ذات خداوند هست و چنین است جریان آفرینش که به اراده خود آگاه و علمی یزدان مقتدر مهربان دانش ذاتی او به انرژی و ماده تبدیل می گردد.

پس اگر از ما بپرسند که ذات خداوند چیست؟ می گوئیم علم است، علم عین حقیقت است و علم بینهایت است، وجودی است بی ابتدا و بی انتها. به همین دلیل دانشمندان محترمند، زیرا بیشتر از دیگران از ذات خداوند برخوردار شده اند و اگر عارفان بانگ انالحق سر می دهند بی دلیل نیست، می گویند ما از خداوندیم، ما علم خداوندیم، دانش خداوند بیشتر در ما تجلی کرده است و به همین علت است که اسلام می فرماید :

اگر در محضر عالم نشسته باشی این ملاقات عبادت خداوند محسوب می شود و اسلام خواب عالم را عبادت دانسته است. پس بکشیم که از علم خداوند بیشتر بهره مند شویم و به سوی بینهایت و ابدیت گام برداریم و پرواز کنیم.

### نظم آفرینش

هر جا که با کلمه نظم و مفهوم نظم و نظام برخورد کنیم بطور ناخودآگاه، بودن شعور و عقل و دانش را احساس و اقرار می کنیم زیرا نظم بدون تقدیر عقلی و علمی متجلی نخواهد شد. حرکت دائمی آفرینش سیری است از شعور و دانش، این دانش است که حرکت می کند نه چیز دیگر، این دانش است که تحولات و تکامل را در همه حال ظهور می دهد. ما که وجود دانش را به عنوان دینامیسم آفرینش در عالم لایتنهای قبول داریم برای پذیرفتن وجود نظم در عالم، محتاج دلیل و برهان نیستیم. دانش خودش ناظم است و تقدیر می کند و هندسه عالم را بر طبق اصول دقیق ریاضی بر پا داشته است.

اگر نظم عالم ثابت و لایتغیر می بود و شکل هندسی موجودات دگرگون نمی شد و حرکت دیالکتیکی و دینامیکی هر لحظه این بت عیار را به شکلی جلوه گر نمی ساخت و دلدار واقعی موجودات هر دم با لباس دیگر جلوه نمی کرد، عقل می گفت: که عالم محدود است زیرا منظم است و اشکال هندسی خاصی را بطور ثابت نشان می دهد ولی سیر دانش و تحولات علمی عالم هر دم و لحظه ای یک شکل خاص به کل طبیعت می دهد که بلافاصله تصویر جدیدی جای آن را می گیرد و این اشکال هندسی عالمی متحول و فناپذیرند و جالب اینجاست که این تصاویر و اشکال هندسی طبیعت در حافظه عالم باقی می ماند.

یک فرد انسان از ابتدای تولد تا هنگام تحول و مرگ به وسیله حرکات درونی و بیرونی بدن و اندامش تعداد بیشماری تصویر از وجود خود ظاهر می سازد که این تصاویر در فضا نقش می بندد و به این زودی نابود نمی شود بلکه حافظه جهان برای ابدیت این تصاویر را در خود نگه می دارد. تاریخ حقیقی انسانها و جهان به صورت فیلمهای مصور و زنده در بایگانی طبیعت موجود است که با تاریخ مدون دست بشری بسیار متفاوت می باشد.

روشن بینان می توانند تاریخ حقیقی زندگی هر فردی را در سینمای طبیعت به صورت فیلم رنگی مشاهده کنند و آگاه شوند. یک فرد انسان یعنی مجموعه این تصویرها و این مجموعه شخصیت یک انسان را معرفی می کند. این تصاویر بسیار منظم و دقیق است. منشاء

این تصاویر علوم ریاضی و دانشها است و نتیجه این تصاویر نیز معلوماتی است، از برای حافظه جهان. انسان اگر بخواهد خود را بشناسد، به این بعد خود نیز باید توجه کند و از حرکات خود آگاه شود. به قول مرحوم صفی علیشاه، صوفی و عارف قرن اخیر ایران:

لحظه ای در خود نگر تا کیستی  
از کجائی و چه ای و چیستی

## خودآگاهی عالم

حرکت و سیر دانش در طبیعت برای هدفی عالی تر است که آن خود آگاهی می باشد. باید کلام خود را اصلاح کنم، زیرا گفتم که حرکت و سیر دانش در طبیعت، درحالی که باید بگویم حرکت دانش یا سیر دانش و دیگر جمله در طبیعت را به دنبال سیر دانش نیاورم زیرا آنچه هست، یک حقیقت است که اسمهای مختلف به خود می گیرد: عالم، جهان، گیتی، خدا، سپهر، دهر، طبیعت، وجود، هستی و غیره که دانش فیزیکی از این نامها می باشد.

پس می گویم: سیر دانش برای هدفی است عالیتر و آن خودآگاهی می باشد. دانش، اگر حرکت نکند به صورت ناخودآگاه باقی می ماند زیرا دانش نیز باید خود را بشناسد و به مرتبه خودآگاهی برسد دانش مثل دانه ای است که قوه رشد و نمو در وجود او هست اما در انبار مانده است هرگاه دانه را بکارند و بوته ای از او تولید شود، استعدادهای خود را بروز و ظهور داده است و دانه از ناخودآگاهی به مقام معرفت و خودآگاهی رسیده است.

دانش نیز در سیر و تحولاتی که دارد و تبدیل به انرژی و ماده می شود، از استعدادها و قدرت نهانی خودآگاه می گردد و می داند که در دلش چه نبوغها و چه استعدادهایی نهفته است.

این بیان که به سادگی مطرح شد راز آفرینش است علت غائی خلقت موجودات و پدیده هاست و سبب اصلی تبدیل دانش به انرژی و تبدیل انرژی به ماده می باشد. خلاصه اینکه چهره جهان اشکال گوناگون و زیبایی از دانش است. قرآن می فرماید: به کجا نگاه می کنید به آنچه روی بیاورید، پس آن چهره خدا است. طبیعت، جمال بی مثال و قامت رعناى خداوند است که آنچه هست اوست، سیر و حرکت و طلب خودآگاهی پایانی ندارد زیرا دانش بینهایت است. تجلی دانش حرکت و امری است ابدی و جاودان، زمان در این حرکت جایگاهی ندارد بلکه زمان و مکان شکلها و جلوه هائی از این حرکت دانش عالمی است.

اگر کتاب مقدس دینامیسم آفرینش را خوانده باشید، فهم این اسرار الهی برای شما آسان است. پس اگر از شما پرسند چرا خداوند جهان را آفریده است؟ پاسخ می دهید: می خواهد خود را بشناسد و از قوا و استعدادهاى بینهایت نهاد، خودآگاه شود. این است راز آفرینش.

همینطور هر فرد انسان یا موجود دیگر به انگیزه حس حقیقت جوئی و خودشناسی، برای شناخت خود و رسیدن به معرفت و خودآگاهی در کوشش و تکاپو است. تشکیل پرتوگاه خداشناسی در وحدت نوین جهانی و پیدایش و بیان حکمت نوین روی همین انگیزه طبیعی است که هر چه بیشتر معرفت پیدا می کنید، برای رسیدن به خودآگاهی بیشتر و معارف عالیتر، طلب و تشنگی بیشتری در خود احساس می نمایند. علوم و صنایع بشری به انگیزه همین طلب و تشنگی باطنی در جهان تجلی کرده است. هرچه انسان بیشتر خود را و جهان را بشناسد در حقیقت خداوند خود را بیشتر شناخته است و این همان سیر تکاملی است.

همه دانشمندان ناموس تکامل را قبول دارند ظاهراً اینطور به نظر می رسد که اگر خداوند به شناسائی خود نیاز داشته باشد نقص خواهد داشت می گویم:

اولاً اگر خداوند برای شناخت خود اراده و حرکت نکند، سیر تکاملی معنی نخواهد داشت.

ثانیاً هرگاه خداوند برای رسیدن به خودآگاهی و کمال بیشتر به موجود دیگری محتاج می شد آنگاه می گفتیم، خداوند ناقص است در حالی که ما می دانیم خدا وحدت است و یکتای بی همتا است.

او اگر خود را در درون خود پیدا کند، دیگر نمی توان به او گفت نیازمند و ناقص است. وجود ناقص، آن است که از دیگران برای رفع نقص خود کمک بخواهد اگر فردی بتواند نیازهای خود را برآورده کند و به غیر محتاج نباشد، نمی توان او را ناقص و نیازمند نامید.

به طرز دیگری موضوع را مطرح می کنم تا برای دوستانی که مقدمات حکمت نوین را نخوانده اند، ابهامی باقی نماند. آنها که جهان را از خدا جدا می دانند، آیا جهان را کامل و مطلق می خوانند یا ناقص و محدود می شناسند؟ اگر بگویند جهان ناقص و محدود است باید

گفت: خدا را به نقص و کمبود متهم کرده‌اند زیرا خدا نتوانسته جهانی خلق کند، کامل و بینهایت. اگر بگویند کم‌کم کامل می‌شود و سیر تکاملی را بپذیرند می‌گوییم: این سخن شما همان است که قبلاً گفتیم. یعنی دانش ذاتی خداوند کم‌کم و به مرور تجلی می‌کند و مشمول تکامل است و این عقیده، نقص برای خدا نخواهد بود.

یک طرف دیگر قضیه، این است که بگویند جهان کامل است و نیازی به تکامل ندارد. می‌گوییم: پس سیر تکاملی چیست که آن را به صورت اصل و قانونی پذیرفته‌اید؟ و اگر این عقیده ناقص را بپذیریم که جهان کامل است و مطلق است باید بگوئیم که خداوند دیگر بیکار است و نمی‌داند چگونه بگذراند.

قرآن می‌فرماید: "یهودیان گفتند که خداوند جهان را در شش روز آفرید و بعد بیکار شد و دستهایش را روی هم قرار داد. خداوند دست آنها را بشکند، زیرا دست خدا باز است و بسته نیست"

این آیات پاسخ کسانی است که می‌گویند: خداوند جهان را کامل آفریده و دیگر کاری ندارد. حکمت نوین، کار آفرینش خدا را به عنوان رسیدن خداوند به خودآگاهی تعبیر می‌کند. همانطور که انسان می‌کوشد که به معرفت برسد و به حقیقت وصل شود، همه موجودات همین حال را دارند و تحولات گیتی و سیر تکاملی به همین معنا است. فلاسفه می‌گویند:

قدرت و دانش الهی در قوه (بالقوه) وجود دارد، بر اثر تحولات و دگرگونیها این دانش و قدرت فعلیت پیدا می‌کند و به قول خودشان از قوه به فعل درمی‌آید. این حرف درست است و کمال یزدانی را به سادگی بیان می‌کند. بعضی از فلاسفه مذهبی می‌گویند: خداوند دارای دو علم است، علم حضوری که همان دانش بالقوه الهی می‌باشد و علم حصولی که همان مقام خودآگاهی و معرفت است و این قاعده همان اصل رجعت می‌باشد که قرآن می‌فرماید: "انالله و انا الیه راجعون" دانش از ذات الهی تراوش می‌کند و نتیجه و بازگشت آن باز هم به ذات الهی است. این سیر و حرکت، دانش عالمی است که با این بیان گفته شده و مخلوقات از خدا هستند و بازگشت آنها به سوی خداست، اما این سیر و حرکت از ذات خدا و بازگشت آن به ذات خدا در زمان نمی‌گنجد و بینهایت است.

چطور عقل ما بپذیرد که خدا یا جهان یا وجود، خود به خود یا برای همیشه بود و هست و یا خواهد بود؟

انسان به وسیله حواس خود پدیده‌ها را احساس و باور می‌کند. برای شناخت هر چیزی حسی مخصوص داریم. موضوع ابدیت و جاودانگی و بینهایت نیز مسئله‌ای است که برای شناخت آن حسی در وجود ما هست به نام حس شناسایی به عالم لایتناهی و حس حقیقت‌یابی. این دو حس به کمک حس تخیل که سرعتش غیر قابل محاسبه می‌باشد، بینهایت را احساس و ادراک می‌کنند. اما باید این حواس به وسیله تمریناتی ورزیده شوند. اگر کسی را دیدید که نتوانست مسئله ابدیت و بینهایت را درک کند، بدانید هنوز حواس مذکور را به خوبی پرورش نداده است.

در مکتب روحی می‌توانید حواس باطنی خود را ورزش دهید و کرات بسیار دور آسمانی را به آسانی ببینید و با چشم غیر مسلح یعنی با حس روشن بینی، درون اشیاء و انسانها و افکار دیگران را مطالعه کنید. افراد عادی و غیر مکتبی هیچ‌گاه باور نمی‌کنند که این امور امکان‌پذیر است و شما را به شعبده بازی متهم می‌سازد و اگر خیلی با ایمان باشند می‌گویند، فقط پیامبران خدا صاحب چنین قدرتی بوده‌اند با توجه به این مثال می‌گوییم:

هر‌گاه حس حقیقت‌جویی، حس تخیل و حس شناسایی به عالم لایتناهی را روی قواعد مکتب روحی ورزش بدهید و روی موضوع بینهایت و ابدیت و اصل بقای ماده و اصل بقای انرژی که امروز علمی شده است و به صورت قانون درآمده تفکر کنید، کم‌کم می‌توانید جاودانگی جهان را بپذیرید و خدا را بشناسید.